



بررسی زمینه های شکل گیری شورش گنورگی ساآکادزه و تاثیر آن بر روابط ایران و عثمانی در دوره صفویه

پدیدآورده (ها) : اسدیور، حمید؛ بیاتی، هادی؛ سنگ سفیدی، مهدی
تاریخ :: تاریخ روابط خارجی :: پاییز 1393 - شماره 60 (علمی-ترویجی/ISC)
از 37 تا 57
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1232141>

دانلود شده توسط : کاربر عمومی دانشگاه دولتی اصفهان
تاریخ دانلود : 27/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است. بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تالیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



بررسی زمینه‌های شکل‌گیری شورش گئورگی ساآکادزه و تأثیر آن بر روابط ایران و عثمانی در دوره صفویه

حمید اسدپور^۱

هادی بیاتی^۲

مهدی سنگ سفیدی^۳

چکیده

شورشی که در سال ۱۰۳۳ق. در اواخر زمامداری شاه عباس اول در ایالت گرجستان به سرکردگی مورای به وقوع پیوست و تا دوره شاه صفی در ۱۰۴۴ق. طول کشید، در شمار کشمکش‌های نخبگان بر سر تصاحب قدرت سیاسی بود. مورای با تحریک بزرگان گرجی توانست آنها را متحد کند و به شورش علیه شاه عباس اول وادار کند. این شورش با حمله به سپاه قزلباش در کاخ و قتل سرداران مشهور صفوی، قرچقای خان و یوسف خان آغاز شد و دامنه آن به مناطق دیگر گرجستان رسید و اوضاع نواحی شمال غربی ایران را دچار بحران کرد. آثار و پیامدهای این شورش موجب واکنش قاطع و سریع شاه عباس اول برای سرکوب آن شد، به ویژه به سبب بهره برداری دولت عثمانی از یک سو و نارضایتی بزرگان گرجی از سوی دیگر. در بروز شورش و پناهندگی مورای، قدرت طلبی و انگیزه‌های شخصی او، خشونت شاه عباس اول و شاه صفی در برخورد با گرجیان و حس انتقام‌جویی مورای از قزلباشان را نمی‌توان نادیده انگاشت.

• واژگان کلیدی

ایران، عثمانی، صفویه، گئورگی ساآکادزه، شورش

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۵/۱۵

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس بوشهر.

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی تهران.

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه بوشهر.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۸/۱۷

Asadpour121@yahoo.com

H_bayati52@yahoo.com

Mehdisangsefidi11@yahoo.com

مقدمه

گرجستان در طول تاریخ، در بسیاری از دوره‌ها، از حیث سیاسی، به سبب ضعف دولت مرکزی و حکومت‌های ملوک الطوایفی و نیز تشکیل دولت‌های مقتدر در همسایگی گرجستان، مانند صفویان و عثمانی دچار بی‌ثباتی بوده است. این منطقه، به لحاظ موقعیت عالی و حساس جغرافیایی، از قدیم‌ترین ایام در معرض تاخت و تاز قرار داشته است و دولت‌های بزرگ بارها در صدد نفوذ و تسخیر گرجستان بوده و سال‌ها بر سر این ناحیه جنگیده‌اند. شاه اسماعیل اول صفوی بنیان گذار دولت صفوی، از آغاز سلطنت در اندیشه تسخیر گرجستان بود. شاه طهماسب اول نیز در حملات به گرجستان بیش از ۳۰ هزار گرجی را به ایران کوچ داد، (امیراحمدیان، ۸۴ : ۱۳۸۳). گرجی‌ها در ایران مدارج ترقی را پیمودند، چنانکه در اواخر پادشاهی شاه طهماسب اول، در دربار صفوی، گروهی ذی نفوذ و قدرتمند بودند. شاه عباس اول صفوی که در دوران اقتدار امرای قزلباش و به دست آنها بر تخت نشست، تصمیم گرفت از قدرت امرای قزلباش بکاهد. بدین ترتیب، در مقابل دو نیروی ترک و تاجیک، نیروی سومی را سازماندهی کرد: قفقازی‌ها و در رأس آنها گرجی‌ها. گرجی‌ها بسیار زود به بالاترین مقامات و مناصب لشکری و کشوری ارتقاء یافتند. در منابع و مآخذ دوره صفویه نام بسیاری از امرا، حکام و سرداران گرجی آمده است که در تشکیلات لشکری و کشوری صفویان، در صدر امور بوده‌اند. از جمله می‌توان به گئورگی ساآکادزه^۱ معروف به موراوی^۲ اشاره کرد. او در اصل از نیروهای گرجی و از برکشیدگان شاه عباس اول محسوب می‌شد و توانست در دوره

1. Giorgi Saakadze.

2. Mouravi.

وی به مناصب بالایی در دولت صفوی دست یابد. این پژوهش به بررسی زمینه‌ها و اسباب و علل شورش گئورگی ساآکادزه اختصاص دارد.

۱. موراوی^۱ در گرجستان

بر اساس صلح آماسیه میان ایران و عثمانی (۹۶۱ق.)، گرجستان به مناطق نفوذ صفویه و عثمانی تقسیم شد و شهرهای کارتیل^۲ و کاخ^۳ به ایران تعلق گرفت. (بُن، [بی تا]: ۱۱۶-۱۱۲) پس از انتخاب لهراسب^۴ به پادشاهی کارتیل در سال ۱۰۱۱ق.، تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی به کارتیل حمله کردند. فداکاری تئودور کشیش، که آنها را به بیراهه کشاند و رشادت گئورگی ساآکادزه در دفع آنها به پیروزی گرجی‌ها منجر شد. ساآکادزه به سبب دلاوری، احترام خاص لهراسب را از آن خود کرد.

گئورگی ساآکادزه نخست سمت وکالت سمایون خان^۵ والی گرجستان کارتیل را بر عهده داشت، اما به سبب دلیری و شجاعتی که در ۱۰۱۱ق. در دفع غارتگران مهاجم ترک و تاتار نشان داد، به مقام کلانتری شهر تفلیس رسید و به مقام «مورواوی» یعنی «وکیل بزرگ» دست یافت. (مائیکیدزه، ۱۹۸۵: ۱۵-۳/۲۲؛ مترولی، بی تا: ۸-۹؛ دیوید،

۱. موراوی (یا به نوشته مورخان ایران: موراو) عنوان حکام و کلانتران شهرهای بزرگ گرجستان بوده است (دلواله، ۱۳۷۰: ۲۱۵).

۲. Kartli همان ایبریای باستان و قلب سرزمین گرجستان که قسمت مرکزی دامنه‌های قفقاز جنوبی را در طول دره رود کر تشکیل می‌دهد. این منطقه به دو قسمت اصلی تقسیم می‌شود: کارتیل داخلی و کارتیل سفلی. مرکز کارتیل داخلی تفلیس و مرکز کارتیل سفلی روستاوی است (امیر احمدیان، ۱۳۷۷: ۱۱۸-۱۱۷).

۳. Kakheti شرقی‌ترین منطقه گرجستان به مرکزیت تلاوی. این منطقه بیشترین ویرانی‌ها و قتل و غارت‌های صفویان را متحمل شد و از آن به کرات در منابع به نام کاختی و کاخ سخن رفته است. (امیر احمدیان، ۱۳۱).

۴. Luurasb. که در منابع دوره صفویه به صورت لواسان، لواسات، لوارصاب و لوارساب آمده است.

۵. Simion. که در منابع دوره صفویه به صورت سمایون آمده است.

ابی تا: ۱۶۵؛ فلسفی، ۱۳۶۴: ۵۷۸/۲) گئورگی ساکاآدزه در دره تمدزی از ناحیه فئوری دارای املاک و قلعه شد و دختر نوگزار، اریستای ارگوی را نیز به همسری گرفت. اما خوانین کارتیل، شادمان بارتاشویلی، پارسادان تسی شویلی و کیخسرو جاواخیشویلی سخت به او رشک می‌ورزیدند و تشنه خون او بودند. در سال ۱۰۱۵ ق. که شاه عباس، تیناتین، خواهر لهراسب را به همسری برگزید، گئورگی همراه کاروان عروس به ایران آمد و مورد لطف و تفقد خاص شاه عباس قرار گرفت. در سال ۱۰۱۱ ق. لهراسب و گئورگی و زازتسی تسی شویلی در استراحتگاه تابستانی شاهان کارتیل خبر حمله ترکان عثمانی را که برای جبران شکست قبلی آمده بودند، دریافت داشتند. لهراسب با ساکاآدزه چاره اندیشی کرد و از تهمورس^۱ و محمد سلطان و موخران از ارگوی استمداد خواست. گئورگی نیز به سرعت چهار صد جنگجو گرد آورد. نبرد گرجی‌ها و عثمانی‌ها در دره تزمی، با رشادت گیورگی به پیروزی گرجی‌ها انجامید. لهراسب پس از پیروزی، سر عثمانی‌ها را برای شاه عباس به ایران فرستاد. در سال ۱۰۱۱ ق. آنا همسر تهمورس درگذشت و وی تصمیم گرفت با خوراشان خواهر لهراسب ازدواج کند. شاه عباس نیز با الننا خواهر تهمورس ازدواج کرد. (مائیکیدزه، ۹۳، ۶۸؛ مولیانی، ۱۳۷۹: ۱۳۲)

موراوی^۲ که مردی با اراده و دلیر و دوراندیش بود، پس از آنکه بر مقام کلانتری دست یافت، بر آن شد تا خود را به لهراسب خان نزدیکتر کند و به مقامات بالاتر دست یابد. پس روزی خواهر خود را، که در تفلیس به زیبایی شهرت تمام داشت، به مجلس بزم شاهانه برد و به وی دستور داد جام شراب به دست شاه دهد. لهراسب خان که

۱. نصرالله فلسفی، تهمورس، تهمورس و در ترجمه سفرنامه اولتاریوس، تامراس خان ذکر کرده است. وی از شاهزادگان گرجی، پسر داودخان و نواده آلکساندر خان امیر گرجستان کاخنی بود.
 ۲. در ادامه این مقاله نام موراوی بر گئورگی ارجحیت داده شده است.

امیری جوان بود، عنان دل از دست داد و روز دیگر او را از برادرش به زنی خواست. مورای نخست مخالفت کرد، بدین سبب که در صورت ازدواج شاه با خواهرش، دی دبول‌ها، یعنی شاهزاده خانم حرم و درباریان و بزرگان کارتیل هرگز وی را که شاهزاده نیست، به عنوان ملکه گرجستان نمی‌پذیرند و دشمنی ایشان مایهٔ فتنای او و خواهرش خواهد شد، (شاردن، ۱۳۷۵: ۳۳۳/۱) ولی لهراسب خان مخالفت او را به چیزی نشمرد و علی‌رغم میل درباریان با خواهر مورای ازدواج کرد.^۱ پس از چند ماه، بزرگان کارتیل که بر مورای حسد می‌بردند. و از قبل با او دشمنی داشتند، نزد لهراسب چندان از او بدگویی و سعایت کردند که نظر مساعد وی را نسبت به مورای برگردانند. (مائیکیدزه، ۱۱۰، ۹۸/۳) به ویژه یکی از آنها به نام شادیمان باراتاشویلی^۲، از مقربان لهراسب به او تکلیف کردند زن تازهٔ خود را رها کند و مورای را از میان بردارد.

شاه در آغاز راضی نمی‌شد، اما ناچار رضا داد و روزی که به عزم شکار از تفلیس بیرون رفته بود، مورای را با ندیمان و نزدیکان به شکار دعوت کرد تا او را در آنجا هلاک کند. دشمنان کلانتر مصمم بودند که روز دیگر او را بکشند. بنابراین، مهمانی بزرگی ترتیب دادند و در آن شب به مورای شراب بسیار نوشاندند، اما همان شب در مجلس بزم و مستی، بعکه خرخولیدزه رئیس غلامان شاه، که از دست پروردگان مورای و از آن راز آگاه بود، مورای را از نقشه قتل آگاه کرد. مورای چندان با مهارت از آن مجلس در آمد که خوانین در نیافتند و او با لباس مهتر اصطبل به سرعت از محل دور شد. به

۱. شاردن در سفرنامه خود می‌نویسد که لوارساب خان هیچ وقت با خواهر موارو عروسی نکرد و با او روابط نامشروع داشت، زیرا ملکه مادر شاه و شاهزاده خانم‌ها نمی‌خواستند زیر دست زنی از طبقات پست باشند. (شاردن، ۵۱ - ۵۲/۲).

2. Chadiman Baratachwili.

شتاب خود را به نوسته^۱ رساند، شبانه همراه خانواده خود به سوی ارگوی نزد پدر زن خود نوگزر^۲ رفت و با هم عازم شهر دوشتی^۳ شدند و تصمیم گرفتند به دربار صفوی روی آورند. (فلسفی، ۲۱۸-۲۲۰/۳) او با زن و فرزندان خود به ایران آمد و به شاه عباس پناهنده شد (۱۰۱۱ق.).

۲. موراوی در دربار شاه عباس اول

پس از حضور موراوی در دربار شاه عباس اول، دشمنان او املاک و دارایی‌های وی را مصادره کردند. لهراسب نیز خواهر او را طلاق داد و با خواهر لوان دادیانی ازدواج کرد. شاه عباس اول نوگزر، اریستاوی ارگوی را با هدایایی به گرجستان بازگرداند، اما موراوی را نزد خود در اصفهان نگاه داشت. (همان: ۵۸۱-۵۷۸؛ مولیانی، ۱۳۳؛ مائیکیدزه، ۱۹۸۵: ۱۱۰-۹۸)

شاه عباس اول برای کاهش قدرت قبایل، نیروی سومی متشکل از چرکس‌ها و گرجی‌ها و آرامنه را وارد دولت کرده بود. شاه عباس به این گروه آداب جنگاوری و دیوانسالاری آموخت و هر یک از آن جماعت را که استعداد فرماندهی و سرداری و ولایتداری داشت، به مرتبه خانی و سلطانی سرفراز گردانید و ولایتی از ولایات و منصبی از مناصب را به آنها واگذار کرد. چنانکه ایالت فارس را به الله وردی خان و سپهسالاری ایران را به قرچقای خان^۴ سپرد. شاه عباس بر اساس این سیاست، هر فردی را که مستعد

1. Nosteh.

۲. Nougzar، در کتاب زندگانی شاه عباس اول نیز به صورت نوگزار آمده است (فلسفی، ۵۷۸/۲).

۳. Doucheti از شهرهای کارتیلی در شمال تفلیس.

۴. این سردار اصلاً از آرامنه ایروان بود. در کودکی به دست جمعی از سواران تاتار اسیر شد و بدین اسلام درآمد و سرانجام در حلقه غلامان خاص شاه عباس راه یافت و به مرور به مناصب بزرگی از جمله منصب سپهسالاری دست یافت (فلسفی، ۹۳/۲).

می‌دانست نخست در مقام سنجش، به کارهای بزرگ می‌گماشت. موراوی بیش از ۱۰ سال با پسران و خانواده خود در خدمت شاه عباس ماند و از جمله مقربان و محرمان درباری به شمار آمد. او از جمله گرجیانی بود که توانست به مرتبه غلامان خاصه شاه عباس برسد.

۳. حمله شاه عباس و موراوی به گرجستان

پس از مدتی، موراوی بر آن شد تا از لهراسب خان^۱ انتقام گیرد. نخست رشادت‌های خود و خدماتش به لهراسب و ناسپاسی وی را نزد شاه بیان داشت و در مجلس انس، با شاه در باره خواهر دیگر امیر کارتیلی، خورشان^۲ که به کمال زیبایی شهرت داشت، سخن گفت و شاه را برانگیخت تا از خواهر لهراسب خواستگاری کند. (فلسفی، ۳/۲۱۹؛ شاردن، ۲۳۹/۱)

شاه عباس، سفیری چند نزد لهراسب فرستاد، اما او اعتناء نکرد و سرانجام پاسخ داد که خواهرش نامزد تهمورس خان امیر کاختی است. شاه در نامه‌ای از تهمورس خان خواست که از خواهر لهراسب دست بردارد و بی درنگ به اصفهان بیاید. اما به سبب جنگ با عثمانی، این مقصود، عملی نشد. تا آنکه در ۱۰۲۱ق. شاه عباس به لهراسب و تهمورس نامه نوشت که در مازندران در مراسم شکار شرکت کنند، اما آنان که از نیت شاه آگاهی داشتند، آنقدر تأخیر کردند که شاه عباس به اصفهان بازگشت. (شاردن، ۳۴۰؛ فلسفی، ۵۸۲/۲)

۱. شاه عباس در ۱۰۱۴ق. تهمورس خان را به امیری گرجستان کاختی و در ۱۰۱۵م. لوارساب (لهراسب) خان را به امیری گرجستان کارتیلی منصوب کرد. این امر تا ۱۰۲۲ق. فرمانبردار و خراجگزار شاه عباس بودند (فلسفی، ۲۱۹/۳).
۲. این اسم در منابع به صورت دارژان نیز آمده است (شاردن، ۳۴۰/۱).

اگر چه شاردن جهانگرد فرانسوی (۱۰۷۴ق. / ۱۶۶۵م.) شرح مفصلی از عشق شاه عباس به خورشان خواهر لهراسب به دست داده است، اما به تصریح خود وی: «شاه ایران افزون به صفات برجسته و متعالی که داشت به جای خود حيله گر و و چاره‌اندیش بود و چنان وانمود که دارژان خواهر لهراسب دل‌باخته و عاشق بی‌قرار اوست». بدین ترتیب، این بهانه‌ای برای لشکرکشی به گرجستان شمرده شده است. (شاردن، ۳۴۱)

اسکندر بیگ منشی - تاریخ نگار شاه عباس اول - از این عشق سخنی به میان نمی‌آورد و تنها سرپیچی تهمورس و لهراسب از پیام شاه عباس برای شرکت در فصل شکار در مازندران را سبب اقدام شاه عباس دانسته است. (منشی، ۸۶۸/۲) پیتر دلاواله سیاح ایتالیایی (۱۰۲۵ق. / ۱۶۱۷م.) تفصیل بهتری از این بهانه به دست داده است: «شاه عباس بر سر زنی که تهمورس خان پس از مرگ زن اولش گرفته است با وی جنگید و او را از کشورش بیرون راند... شاه مدعی است که این زن متعلق به اوست زیرا به وسیله نامه و یا وسایل دیگر او را آگاه کرده است که آرزو دارد به همسری شاه مفتخر گردد» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۵۱ و ۲۴۸) به نظر دلاواله، ماجرای این عشق و دلدادگی از هر دو طرف دروغ بود؛ انگیزه واقعی شاه عباس نه خواهر لهراسب، بلکه قطع ارتباط و پیوند لهراسب و تهمورس و از بین بردن زمینه‌های وحدت آنها علیه حکومت صفوی و بهانه‌ای برای بسط سلطه مستقیم بر گرجستان بود. برای آغاز مخاصمات باید موجبی یافت و چه بهانه‌ای بهتر از این که از فرمانروایی مسیحی، زن او را مطالبه کنند. شاه عباس دوباره در ۱۰۲۲ق. طی نامه‌ای از تهمورس خان خواست تا خواهر لهراسب را طلاق دهد، اما او نپذیرفت. پس بهانه‌ای که در پی آن بود، به دست آمد. سرانجام شاه در دوم رمضان ۱۰۲۲ق. تصمیم گرفت لشکر به سوی گرجستان ببرد. تهمورس درصدد مقابله و دفاع

برآمد، اما پس از اینکه دریافت گروهی از درباریان و سران سپاه با جنگ مخالف هستند، از این تصمیم بازگشت. (شاردن، ۳۴۱) آنگاه به لهراسب خان آگاهی داد که شاه عباس عزم تسخیر گرجستان دارد و دشمن دیرینه وی، موراوی نیز با اوست. (مائیکیدزه، ۱۲۵/۳) موراوی نیز پیوسته شاه عباس اول را به جنگ و تسخیر گرجستان ترغیب می‌کرد و حتی با تشویق او، جمعی از سرداران گرجی به سپاه شاه پیوستند. تهمورس خان از ولایت کاختی به ولایت کارتیلی نزد لهراسب گریخت و سپس هر دو به ولایت باشی آچوق فرار کردند. لشکر قزلباش کارتیل را به تصرف در آورد و شاه عباس به گرگین خان والی باشی آچوق^۱ پیغام داد که تهمورس و لهراسب را تحویل دهد، اما خواسته شاه عملی نشد. (فلسفی، ۷۳-۷۴/۵)

لهراسب در ۱۰۲۳ق. نزد شاه عباس آمد و عذر خواست و شاه او را مورد لطف و نوازش قرار داد، اما پس از مدتی در شیراز به دستور شاه عباس به قتل رسید. از آن سوی، تهمورس خان همچنان ایستادگی کرد، او پس از بازگشت شاه عباس به اصفهان، به کاختی یورش آورد. (مولیانی، ۱۴۳)

شاه عباس در ۱۰۲۵ق. دوباره به گرجستان لشکر کشید. در تفلیس، موراوی کهن، پسر لهراسب را که در زمان شاه طهماسب مسلمان شده بود، به لقب خانی مفتخر کرد و حکومت ولایت کارتیلی را به او سپرد، اما تهمورس خان در مقام جنگ با شاه عباس برآمد و شاه فرمان قتل‌عام و غارتگری داد. تهمورس خان تا ۱۰۳۶ق. همچنان در جنگ و گریز بود. (جنابدی، ۸۸۹)

۱. باشی آچوق نامی است که مورخان ایرانی به ولایت ایمرتی داده‌اند. نام این ولایت را مورخان گرجی ایمرت «Imereth» نوشته‌اند.

شاه عباس اول پس از آخرین حمله به گرجستان، حکومت کاخ را به پیکرخان ایگرمی دورت قاجار سپرد. با این حال، مدتی بعد، اوضاع کاخ با وجود خشونت شاه عباس متزلزل شد. پیکرخان پس از اقامت در کاخ، گروهی از آوارگان گرجی را که از بیم قتل و اسارت به اطراف پراکنده شده بودند، فرمان عفو و امان داد، اما این گروه در مکانی فراهم آمدند و به نامه‌نگاری با تهمورس خان گرجی پرداختند و آماده قیام علیه قزلباشان شدند. (ترکمان، ۱۰۲۰) پس از عزل اکوز محمد پاشا، خلیل پاشا به صدارت عظمای عثمانی رسید، تهمورس حاکم فراری کاخ، در پیامی از سلطان عثمانی برای مقابله با ایرانیان یاری و نیرو خواست. خلیل پاشا، تهمورس را به مذاکره دعوت کرد. (فلسفی، ۱۳۶۴، ۱۷۷؛ مئیکیدزه، ۱۹۸۵: ۱۸۰) و چون پیکرخان قاجار آگاهی یافت، در نامه‌ای به شاه عباس اطلاع داد. شاه عباس در ۱۰۳۳ ق. قرچقای خان سپهسالار ایران را همراه مورای- که با گرجستان آشنایی کامل داشت و معتمد شاه و از دولتخواهان صفوی بود- برای سرکوب تهمورس خان روانه گرجستان کرد و به قرچقای خان فرمان داد بی‌حضور و تدبیر وی دست به کاری نزند. با این همه در وقت عزیمت مورای، شاه عباس از او خواست تا فرزندش، باآده در دربار صفوی بماند و مورای با بی‌میلی و اکراه پذیرفت. شاه عباس به امرای قراباغ و شیروان نیز دستور داد که در این جنگ، قرچقای خان را همراهی کنند. (جنابدی، ۸۸۹)

۴. انگیزه‌های شورش و پناهندگی مورای به دربار عثمانی

۱.۴. شورش مورای

مآخذ اصلی دوره صفویه و معاصر با شورش مورای، گزارش‌هایی در باره این واقعه به دست داده‌اند. گزارش اسکندر بیگ منشی در ذیل تاریخ عالم آرای عباسی قدیم‌ترین مآخذ تاریخی در باره شورش مورای در ایام زمامداری شاه عباس اول است. در این اثر، ذیل وقایع سال ۱۰۳۳ق. به برخی از زمینه‌های شورش مورای و سابقه دوستی شاه عباس اول و مورای و سرانجام شورش و پناهندگی او به دولت عثمانی اشاره شده است. به روایت اسکندر بیگ منشی، پس از حضور سپاهیان قزلباش در کاخ، بنا بر مشورت با مورای نخست تصمیم گرفته شد که گرجیان باشی آچوق را سرکوب کنند. مورای گرجی که ۱۰ سال از وطنش آواره بود، چون به گرجستان بازگشت، درصدد انتقام برنیامد، بلکه با دشمنان خود مصالحه کرد و درصدد جلب متحدانی برآمد. وی پنهانی روابط خود را با تهمورس خان و دیگر خاندان‌های با نفوذ کاخ و کارتیلی- که به گریز از مرکز گرایش داشتند- توسعه داد. مورای که از قتل و غارت‌های سپاه قزلباش در گرجستان کینه به دل گرفت، و از فرمان شاه عباس نیز برای قتل و غارت گرجیان مطلع بود. منتظر ماند تا فرصت انتقام گرجیان از قزلباشان فرا رسد. وی هنگام استقرار در گرجستان، با رهبران گرجی مشورت کرد و چون آنها نیز آمادگی نشان دادند، نطفه شورش منعقد شد.

سرداران قزلباش برای مقابله با ایمرتی‌ها از لشکر کاخ یاری خواستند و چون لشکر کاخ به اردوگاه قزلباش‌ها رسید، قرچقای خان به آنها گفت: چون شما برادران هم دین و هم وطن ایمرتی هستید، نمی‌توانیم به شما اعتماد کنیم و شما را به جنگ

ببریم و فقط از شما می‌خواهم که اسلحه‌هایتان را در قبال دریافت جواهرات به ما تحویل بدهید. (ترکمان، ۱۰۲۱/۳) لشکر کاخت پیشنهاد را پذیرفت و بدین ترتیب، قرچقای با این نیرنگ توانست شمار انبوهی از گرجیان را خلع سلاح کند و به قتل رساند. (مئیکیدزه، ۲۲۶/۳-۲۲۵) بعد از قتل گرجی‌ها، موراوی پیک شاه عباس را که حامل پیام برای قرچقای خان بود، دستگیر کرد و از مفاد نامه شاه که در آن به قرچقای خان دستور داده بود سر موراوی را برای او بفرستد، آگاهی یافت. بنابراین، در شورش مصمم-تر شد و با سردار قزلباش از در نیرنگ و فریب در آمد: از قرچقای خان خواست سپاه قزلباش را برای سرکوب گرجیان باشی آچوق گسیل دارد و خود در این سفر آنها را همراهی نکند. (مئیکیدزه، ۱۹۸۵: ۱۹۰، ۲۲۴؛ ترکمان، ۱۳۷۵، ۲۰۱)

موراوی بیشتر امراء، از جمله محمد قلی خان زیاد اوغلی، بیگلربیگی قراباغ و پیکرخان قاجار را به خدمتی و کاری مشغول کرده بود. وی در نامه‌ای به تهمورس خان نوشت: «عنان اختیار سپاه قزلباش در قبضه تدبیر و اندیشه اینجانب است و عن‌قریب فوج و فوج و گروه و گروه از آن سپاه را به بهانه نهب اموال و أسر اطفال و عیال گرج به اطراف و جوانب منتشر خواهیم گردانید. کارسازی آن جماعت متعلق به اجتهاد و جدّ ایشان است، می‌باید که احدی از آن گروه را به سلامت نسپزند و استیصال سرداران و جمعی که در اردو متوقف خواهند بود در عهده اینجانب، اما هزار سوار از ناور به معاونت اینجانب ارسال دارند تا به قوت حاجت به معاونت ایشان این کار خطیر از پیش رود.» (ترکمان، ۹۸۱)

در ولایت کاختی میان قزلباش‌ها و گرجی‌ها جنگ در گرفت و شکست در لشکر سی هزار نفره قزلباش افتاد، چندان که از این لشکر تنها سه هزار نفر جان به در بردند.

(مئیکیدزه، ۱۹۸۵: ۲۳۰-۲۲۷) موراوی با استفاده از فرصت، در باشی آچوق به قرچقای خان و سپاه قزلباش حمله بُرد؛ قرچقای خان را به دست خود به نامردی کشت و بسیاری از امرای قزلباش، از جمله یوسف خان امیرالامرای شیروان را نیز به همان ترتیب غافلگیر کرد و به قتل رساند^۱ و گرجی‌ها نیز به انتقام قتل و غارت‌های پیشین، در قتل و غارت قزلباش‌ها کوشیدند: (فلسفی، ۹۷/۲-۹۶) «موراو مذکور در آن ولایت غدر ورزیده قرچقای خان و شاه بنده خان را مقتول ساخته اردوی ایشان را تاراج نموده، آنچه یافت، به یغما برد» (۱۰۳ق.). (شاملو، ۲۰۴)

اسکندر بیگ منشی، سبب سرکشی موراوی را به دست آوردن حکومت کارتیل دانسته است و می‌گوید: «... موراو مذکور خبث باطن و ارتداد خود را ظاهر ساخته از غیرت همیشگی یا هوس حکومت و بزرگی کارتیل با ازناوران و عظماء آن طایفه مواضعه نمود و به حیل و تزویر مرتکب قتل سپهسالار و بعضی از امرا گشته انواع خون ریختن از او بظهور پیوست» (ترکمان، ۱۰۲۱/۲)

۲.۴. پناهندگی موراوی به دربار عثمانی

پس از انتشار خبر قتل و غارت سپاه موراوی، آشوب و اضطراب در سپاه قزلباش افتاد و هر یک از امرا راه گریز در پیش گرفتند. موراوی قلعه تفلیس را در محاصره گرفت، اما نتوانست با وعده و وعید، کوتوال قلعه تفلیس را به تسلیم وا دارد، بنابراین، با قسمتی از سپاه عازم تسخیر قلعه قرلانقوج و دستگیری پیکرخان گردید. پیکرخان پس از اطلاع از حوادث کارتیل، با اهل و عیال و طایفه خود رو به گریز نهاد. بدین ترتیب،

۱. مورخ وقایع السنین آورده است که: «موراو گرجی یاغی شد و به حيله و مکر علی سبیل الغفله قرچقای خان سپاه سالار را با یوسف خان بیگلربیگی شیروان به قتل آوردند» (خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۴۶۲)

سرتاسر کاخت به دست مورای افتاد و او از کاخت به سوی قراباغ روان شد؛ تیغ در میان قزلباش‌های آنجا نهاد و به کارتیل بازگشت. (همان، ۱۰۲۶)

پس از آن، کسی نزد تهمورس فرستاد و از او خواست تا بر سر حکومت خویش باز گردد. تهمورس که قصد روسیه داشت، خشنود و خوشحال به سوی کارتیل حرکت کرد. (مولیانی، ۱۵۳) در واقع مورای می‌خواست تهمورس را که نیروهای گرجی بسیاری در فرمان داشت، همچون تکیه گاهی برای خود حفظ کند. مورای نسبت به سلطان عثمانی هم اظهار اطاعت کرد: «موراو نابکار بعد از صدور این اعمال ناهنجار اظهار دولتخواهی سلطان روم کرده و سرهای مقتولین را مصحوب یکی از معتبران گرجی به دیاربکر نزد سردار فرستاده و سردار را به آمدن طرف گرجستان و شیروان ترغیب نمود». (ترکمان، ۱۰۲۶/۳) سلطان عثمانی نیز منشور ایالت کارتیلی را به نام مورای و کاختی را به نام تهمورس نوشت و آن دو با هم متحد شدند.

۳.۴. تدابیر شاه عباس اول در برابر شورش مورای

شاه عباس پس از آگاهی از قتل عام سپاه خویش به دست گرجی‌ها، پسر مورای را که در ایران بود، به قتل رساند؛ عیسی خان قورچی باشی را به همراه قزاق خان چرکس^۱ و خسرو میرزای گرجی داروغه اصفهان، با سپاه انبوهی به تسخیر گرجستان و دفع غائله مورای روانه کرد. امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد و شاه بنده خان بیگلربیگی آذربایجان نیز با سپاهیان خود به قورچی باشی پیوستند و شاه عباس خود در پی آنها به سوی قزوین رفت. از آن سوی، مورای با سپاه خود و تهمورس با بزرگان و

۱. قزاق خان چرکس که داروغه لاهیجان بود، به جای یوسف خان امیرالامرای شیروان شده بود. (مولیانی، ۱۵۲).

عامه مردم کارتیل و کاخ با سپاهی بیست هزار نفری به مقابله قزلباشان سپاه پنجاه هزار نفری ایران آمد.

در نزدیکی تفلیس دو سپاه به هم رسیدند و جنگ آغاز شد (۲۴ رمضان ۱۰۳۴) نخست شکست در سپاه قزلباش افتاد، اما به زودی اوضاع جنگ تغییر کرد و تهمورس و موراوی به سوی ایمرت گریختند (ترکمان، ۱۰۲۷/۲) و سپاه صفوی وارد کارتیل شد. (مائیکیدزه، ۱۹۸۵: ۲۵۰ و ۲۳۰؛ مولیانی، ۱۵۳) پس از این شکست، در سال ۱۰۳۵ ق. میان موراوی و تهمورس - دو متحد و دو دشمن سابق - اختلاف افتاد، زیرا خواست موراوی، حکومت و فرمانروایی بر مملکت کارتیل بود و شماری از بزرگان - که از به قدرت رسیدن موراوی واهمه داشتند - می‌خواستند یکی از نوادگان دختری سمایون خان را که با نواده پسری تهمورس خان وصلت داشت، بر سریر حکومت بنشانند.

بدین ترتیب، میانه موراوی و تهمورس خان بر هم خورد و موراوی با لشکری از هواخواهان خود بر تهمورس تاخت، اما شکست خورد و به عثمانی پناه برد. او تا زمان سلطنت شاه صفی در عثمانی ماند. (ترکمان، ۱۳۷۵: ۱۰۳۰ و ۱۰۲۹، ۱۰۲۷، ۱۰۳۰؛ فلسفی، ۳۰۸/۲) حضور حکومت قدرتمند عثمانی در همسایگی گرجستان و همجواری این دولت در کنار قلمرو صفویان، همواره به مدعیان و مخالفان سیاسی گرجی فرصت می‌داد تا با بهره‌برداری از فضا و شرایط مساعد، به ویژه در صورت یاری و مساعدت حکومتی دیگر، علم ادعا برافرازند. تهمورس خان نیز چاره‌ای جز توسل به دربار صفوی نداشت و با وساطت داوود خان فرزند الله وردیخان، شاه عذر وی را پذیرفت و او را به حکومت کل گرجستان منصوب کرد (۱۰۳۶ ق.). (ترکمان، ۱۴۳۲/۱ - ۱۴۴۸، ۱۴۶۵ -

۱۴۷۱، ۱۴۶۷، ۱۴۷۴؛ همان، ۱۶۹۳/۳ - ۱۶۹۷، ۱۷۰۸ - ۱۷۱۱، ۱۷۷۰ - ۱۷۷۱؛ فلسفی؛
 ۵۸۶/۲ و ۵۷۷؛ دلاواله؛ ۵۸ - ۵۷، ۲۸۱ - ۲۴۸ و ۳۵۵؛ شاملو، ۲۰۵/۱ - ۲۰۴

۶. تأثیر شورش موراوی در روابط ایران و عثمانی

- ترغیب دولت عثمانی برای حمله به ایران

پس از مرگ شاه عباس اول، هنوز وضعیت جنگی میان ایران و عثمانی برقرار بود و چون شاه صفی پیشنهاد صلح و آشتی داد، سلطان مراد چهارم که نمی‌توانست شکست‌های دوره شاه عباس را فراموش کند، پیشنهاد صلح را نپذیرفت و در پی بهانه‌ای بود تا به بین‌النهرین حمله برد و ماجرای پناهندگی موراوی چنین فرصتی را فراهم کرد. موراوی گرجی پس از مرگ شاه عباس به گرجستان بازگشت و علیه دولت مرکزی شورش ترتیب داد. شاه صفی برای سرکوب او سپاهی به گرجستان فرستاد، اما موراوی تاب ایستادگی نداشت و دوباره به خاک عثمانی پناه برد: «طایفه رومیه به اغوای موراوی والی گرجستان که به سبب تقصیری که کرده بود خایف شده، از درگاه جهان پناه روگردان و پناه به اوجاق عثمانیه برده، در باب گرفتن ایران آن نامرد بی‌ایمان تعهدات کرده». (مستوفی، ۱۰۶)

- از دست رفتن بین‌النهرین

سلطان مراد، پناهندگی موراوی گرجی به دولت عثمانی را بهترین دستاویز برای تصرف سرزمین‌های از دست رفته در بین‌النهرین قرار داد و در ۱۰۳۹ق. صدراعظم خود خسرو پاشا را مأمور فتح بغداد کرد. خسرو پاشا از راه موصل وارد کردستان شد و در

حوالی قلعه مریوان در نبرد میان سپاه عثمانی و صفوی، لشکر ایران به سختی شکست خورد و عثمانی‌ها نه تنها بغداد را تصرف کردند، بلکه تا همدان پیش آمدند. شاه صفی از این شکست چنان خشمگین شد که فرمان قتل زینل بیگ، سپهسالار ایران را صادر کرد.

- تخریب آذربایجان

سلطان مراد همزمان با اعزام خسرو پاشا به سوی ایران، سپاه دیگری به فرماندهی موراوی به آذربایجان فرستاد. موراوی در آذربایجان از رستم بیگ دیوان بیگی، فرمانده سپاه آذربایجان شکست خورد، اما این جنگ خسارات و لطمات بسیاری برای آذربایجان به بار آورد.

- تحریک دیگر قبایل برای شورش

شورش و پناهندگی موراوی در دوره شاه عباس اول، شماری از فرصت طلبان را با تصور ضعف دولت مرکزی به شورش تشویق کرد؛ از جمله اکراد سهران و برادر دوست در سلماس، شیربیک میرعشرت مگری در ارومیه و ایازه پاشا که دم از اخلاص می‌زدند، با احمد پاشا حاکم دیار بکر همدست شدند و سر به شورش برداشتند. (ترکمان، ۱۴۷۴/۲ و ۱۴۷۱ و ۱۴۶۷ و ۱۴۶۵ و ۱۴۴۸ و ۱۴۳۲)

۴.۴. فرجام موراوی

موراوی پس از شکست از رستم بیگ، فرمانده اعزامی شاه صفی به آذربایجان، به سوی قلمرو عثمانی عقب نشست. اما در این بین، میانه او و خسرو پاشا فرمانده عثمانی بر هم خورد و خسرو پاشا برای جبران شکست، موراوی و پسرش اوتاندیل را با شماری

دیگر از گرجیان به قتل رسانید. (مهدوی، ۱۳۷۵: ۱۰۰؛ مورخ، ۱۳۸۶: ۳۵) قلی خان شاملو ماجرای قتل موراوی را چنین توصیف کرده است: «موراوی گرجی که سابقاً از گرجستان فراری و به بلاد روم رفته بود، به نمک خوان احسان ولی نعمت عالم و عالمیان گرفتار گردیده و در ولایت قسطنطنیه به تیغ قهر قیصره بلاد روم سالک طریق سجین شده است». (۱۰۴۴ق.). (شاملو، ۲۱۱؛ نوایی، غفاری فرد، ۱۳۸۶: ۲۲۷-۲۲۶) محمد معصوم اصفهانی ماجرای قتل موراوی گرجی را زیر وقایع ۱۰۳۸ق. چنین آورده است: «... خسرو پاشا سردار روم که به جهت استرداد بغداد تعیین شده بود، موراو گرجی را که نمک حرامی و کفران نعمت او درین دودمان خلافت نشان مشهور و مذکور خواص و عوام است، با ولد او به قتل رسانیده و چاوشان تعیین کرده، حکم نموده است که توابع و لواحق و مردم او را در هر جا و هر محل که ببینند، به قتل رسانند». (اصفهانی، ۱۳۵۸: ۶۸) بدین ترتیب، موراوی در عصر شاه صفی، در آتشی که خود برافروخته بود، گرفتار شد و از میان رفت.

نتیجه

در اواخر سلطنت شاه عباس اول، بر اثر حوادثی، آشوب و نابسامانی سرزمین گرجستان را فرا گرفت. سیاست شاه عباس در حمله به گرجستان، به ناخشنودی از دولت صفوی در گرجستان دامن زد. در چنین شرایطی، موراوی گرجی که تمایلات گریز از مرکز داشت، دست به شورش زد و تیغ در میان قزلباش‌ها نهاد. شاه عباس با حمله به گرجستان وی را سرکوب کرد و موراوی ناچار به دولت عثمانی پناهنده شد. از جمله آثار و نتایج حملات شاه عباس اول به گرجستان، تحکیم سلطه صفویان بر گرجستان بود.

غنائم گرجستان می‌توانست بر رواج و رونق اقتصاد دولت صفوی بیفزاید، اما مهم‌ترین بخش از نتایج فتح گرجستان همانا انتقال شمار انبوهی از گرجی‌ها به ایران بود. ورود این گروه جدید تغییرات عمیقی در جامعه عهد صفوی پدید آورد و آثار چشمگیری بر نهادهای نظامی، سیاسی و اداری کشور بر جای نهاد. شورش و سرکشی موراوی در دوره شاه صفی نیز ادامه یافت و او با پناهندگی به دربار عثمانی، قصد داشت با استفاده از موقعیت جدید در حکومت صفویان، گرجستان را تصرف کند. او در دوره شاه صفی و با توجه به اوضاع نامساعد دولت ایران، عثمانی را به حمله به ایران تشویق و تحریک کرد. بنابراین، قیام موراوی سلسله‌ای از پیامدهای گوناگون در بر داشت؛ از آن جمله آغاز مرحله تازه‌ای از جنگ‌های ایران و عثمانی در دوره شاه صفی و تخریب آذربایجان، تحریک دیگر قبایل به شورش و از دست رفتن بین‌النهرین بود.

منابع و مأخذ

- الثاریوس، آدام، (۱۳۶۵)، *سفرنامه الثاریوس*، ج ۲، کتاب برای همه، ترجمه: حسین کردبچه، تهران.
- اسکندر بیگ ترکمان (منشی)، (۱۳۷۵)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، ج ۳، به اهتمام: ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- اسکندر بیگ منشی و محمد یوسف مورخ، (۱۳۸۶)، *ذیل تاریخ عالم آرای عباسی*، به تصحیح: سهیلی خوانساری، تهران: چاپخانه اسلامی.
- اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، (۱۳۵۸)، *خلاصه السیر*، چاپ اول، تهران: نشر علمی، تهران.
- امیر احمدیان، بهرام، (۱۳۷۷)، *جغرافیای گرجستان*، تهران: انتشارات الهدی.
- حسینی خاتون آبادی، عبدالحسین، (۱۳۵۲)، *وقایع السنین و الاعوام*، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی.
- جنابدی، میرزا بیگ بن حسن، *روضه الصفویه*، به کوشش: غلامرضا مجد طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- پژوهش در دانشگاه کمبریج، (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران (در دوره صفویان)*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: جامی.
- دلاواله، پیتر، (۱۳۷۰)، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه: شعاع الدین شفا، تهران: انتشارات علمی.
- رهر، بُرن، [بی تا]، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سیوری، راجر، (۱۳۶۶)، *ایران عصر صفوی*، چاپ دوم، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات سحر.
- _____، (۱۳۸۰)، *در باب صفویان*، چاپ اول، ترجمه: رمضان علی روح اللهی، تهران: نشر مرکز.
- شاردن، ژان، (۱۳۷۵)، *سفرنامه شاردن*، ج ۱، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: انتشارات توس.
- شاملو، ولی قلی خان، (۱۳۷۱)، *قصص الخاقانی*، ج ۱، به تصحیح: حسن سادات نصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فلسفی، نصر الله، (۱۳۶۴)، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران: انتشارات علمی.
- ماتیکیدزه، لوان، (۱۹۸۵)، *شمشیرهای برهنه*، جلد ۳، ترجمه: علی پاشایی، تفلیس.
- مارشال لانگ، دیوید، [بی تا]، *گرجیها*، ترجمه: رقیه بهزادی، تهران: وزارت امور خارجه.
- مترولی، روئین، [بی تا]، *گرجستان*، ترجمه: بهرام امیراحمدیان، تهران: سفارت گرجستان در ایران.
- مستوفی، محمد حسن، (۱۳۷۵)، *زبدة التواریخ*، به کوشش: بهروز گودرزی، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی.
- مولیانی، سعید، (۱۳۷۹)، *جایگاه گرجی ها در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران*، اصفهان: انتشارات یکتا.

۵۷ بررسی زمینه‌های شکل‌گیری شورش گنورگی ساآکادزه و تأثیر آن بر روابط ایران و عثمانی

نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری‌فرد، (۱۳۸۶)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت.
هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۷۵)، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: امیرکبیر.

